

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«لا يقال: علي هذا لا يكون دليلاً علي أحد التنزيلين، ما لم يكن هناك قرينة في البين. فإنه يقال».

خلاصه جلسه گذشته

بین مرحوم آخوند و مرحوم شیخ در اینکه آیا امارات قائم مقام قطع موضوعی طریقی می‌شود، اختلاف است. مرحوم شیخ فرمودند آن دلیلی که دلالت بر حجیت اماره دارد اطلاق دارد و اماره می‌تواند قائم مقام چنین قطعی قرار گیرد، اما مرحوم آخوند اثبات کردند دلیل، توان بیش از یک تنزیل را ندارد یا صلاحیت دارد که اماره را نازل منزله ی قطع طریقی محض کند یا صلاحیت دارد نازل منزله ی قطع موضوعی کند و در این صورت دو تنزیل اتفاق می‌افتد یک تنزیل متعلق قطع را به گونه آلی در نظر می‌گیرد و در تنزیل دوم لحاظ استقلالی می‌کند و جمع بین این دو تنزیل امکان ندارد. این خلاصه فرمایش مرحوم آخوند بود.

اشکال

تعیّن هر کدام از این دو تنزیل نیاز به قرینه دارد و چون قرینه‌ای در مقام وجود ندارد پس این دلیل از نظر اینکه کدام یک از این دو تنزیل واقع شده مجمل می‌شود.

جواب

مرحوم آخوند در مقام جواب می‌فرمایند این دو تنزیل علی السویه نیست و آنچه که نیاز به قرینیت دارد تنزیل دوم است ما تنزیل اول احتیاج به قرینه ندارد، چون قطع دارای یک اثر بارز و روشن است، اثر بارز قطع، طریقیّت الی الواقع است؛ اما اینکه قطع موضوع واقع شود و موضوعیت داشته باشد چیزی است که نیاز به بیان اضافی دارد؛ پس چون طریقیّت اثر بارز قطع است، موضوع قرار گرفتن، اثر بارز نیست، پس اولی نیاز به قرینه ندارد.

بنابراین اگر شارع بگوید «ایها الناس من خبر واحد را حجت قرار دادم»، این خبر واحد می‌تواند قائم مقام قطع در آن اثر بارز قطع بشود، اثر بارز قطع این است که طریق الی الواقع است، برای این مقدار قرینه نیاز ندارد، چون طریق الی الواقع بودن اثر بارز است. آن مقداری که نیاز به قرینه دارد، موضوع بودن قطع است، پس مرحوم آخوند می‌فرمایند شما اشتباه کردید که می‌گویید هر کدامیک از این دو تنزیل نیاز به قرینه دارد. خیر تنزیل اول لا یمکن احتیاج الی القرینه، اما تنزیل دوم نیاز به قرینه دارد.

اشکالی دیگر آخوند بر مرحوم شیخ

مرحوم آخوند اشکال دیگری به مرحوم شیخ انصاری وارد می‌کنند، می‌فرمایند شیخ ادعا می‌کنند می‌گویند آن دلیلی که آمده اماره را حجت قرار داد، اطلاق دارد و خبر واحد را مطلقاً جای قطع قرار می‌دهد، اگر اینچنین است پس چرا بین قطع موضوعی کشفی و موضوعی وصفی فرق گذاشته‌اید. مرحوم شیخ در کتاب رسائل آنجایی که بحث می‌کند که آیا اماره قائم مقام قطع موضوعی می‌شود در انتها استثناء می‌کند و می‌فرمایند اماره قائم مقام قطع موضوعی وصفی نمی‌شود.

مرحوم آخوند می‌گویند اگر ادعای اطلاق می‌کنید و می‌گویید دلیل حجیت اماره اطلاق دارد، نتیجه‌ی آن این می‌شود که اماره قائم مقام هر قطعی باشد. طریقی محض، موضوعی وصفی و موضوعی کشفی و نباید بین موضوعی وصفی و موضوعی کشفی فرق بگذارید؛ تا اینجا بحث جانشینی امارات تمام شد.

خلاصه نظر آخوند این شد که امارات فقط قائم مقام قطع طریق محض می‌شود اما قائم مقام قطع موضوعی وصفی و موضوعی کشفی نمی‌شود.

اما شیخ فرمود قائم مقام قطع طریقی محض و قائم مقام قطع موضوعی کشفی می‌شوند، یعنی از این سه مورد مرحوم آخوند یک مورد را قبول دارد اما مرحوم شیخ دو مورد را قبول دارند؛ قائم مقامی معنایش این است که اگر حکمی در موضوعش قطع طریقی یا قطع موضوعی دخالت داشته باشد. ببینیم آیا برای اینکه همان حکم مترتب شود اماره کافی است یا کافی نیست، که مثال‌های زیادی را برای این مسأله وجود دارد.

بیان چند مثال برای قیام امارات مقام قطع

مثال برای قطع طریقی

در روایات بیان شده است «الخمير حرام»، اینجا می‌گوییم اگر قطع پیدا کردیم این مایع خمر است حکم حرمت می‌آید و قطع ما طریقی محض است، چون این قطع در لسان دلیل نیامده و طریق است، اگر قطع پیدا کردیم خمر است پس حرمت در این صورت ثابت است، حال می‌خواهیم ببینیم اگر بیّنه قائم شد که این مایع خمر است آیا بیّنه هم جای این قطع می‌نشیند یا نه؟ می‌گوییم بله بیّنه هم جای قطع طریقی می‌نشیند و حرمت در اینجا جریان دارد.

مثال برای قطع موضوعی

برای قطع موضوعی نیز مثال‌هایی وجود دارد، دلیل می‌گوید: «إذا علمت بغصبية المكان فلا تصلّ فيه». وقتی علم پیدا کردی این مکان غصبی است، با وجود «علمت» در لسان دلیل می‌گوییم این علم و قطع موضوعی است، حال در هر دو نوع می‌توانیم از این مثال استفاده کنیم.

یک نوع این است که قرینه داریم شارع این را بعنوان قطع موضوعی وصفی آورده و نوع این است که قرینه داریم، بگوییم شارع بعنوان قطع موضوعی کشفی بیان نموده است، حال یک چنین قطع موضوعی کشفی یا وصفی داریم. اگر بیّنه قائم شد بر اینکه این مکان غصب است آیا همین مقدار نیز قائم مقام قطع موضوعی می‌شود یا نه؟

البته اینکه داریم بحث می‌کنیم یعنی همان دلیلی که بیّنه را حجت قرار داد، آیا همان دلیل می‌تواند بگوید این بیّنه جای قطع موضوعی قرار گیرد؟ چرا که اگر یک روایت بگوید: «اذا علمت بغصبية هذا المكان فلا تصلّ فيه» روایت دیگر بگوید: «اذا اقامة البیّنه علي الغصبية فلا تصل فيه»، در آن بحثی نیست و از محل بحث ما خارج است، اگر علم پیدا کردیم یا طبق روایت دوم بیّنه قائم شد بحثی نیست و حق نداریم نماز بخوانیم، فرض بحث این است که تنها روایت اول «اذا علمت بغصبية هذا المكان فلا تصلّ فيه» را داریم و از آن طرف ما هستیم و آن دلیل کلی که بیّنه را حجت قرار داده است، نه دلیلی که بگوید اگر بیّنه بر غصبیت قائم شد باز نماز نخوان، باید دید دلیل کلی که بیّنه را حجت قرار داده بیّنه را قائم مقام قطع موضوعی کشفی یا وصفی قرار می‌دهد یا نه؟ یعنی اگر بیّنه قائم شد که این مکان غصب است من دیگر حق ندارم در آنجا نماز بخوانم؟

مقام چهارم قیام اصول عملیه مقام قطع

بعد شروع می‌کنند به مقام چهارم، سه مقام تا بحال تمام شد. قائم مقام قطع طریقی محض، قطع موضوعی وصفی، قطع موضوعی کشفی. مقام چهارم بحث در اصول عملیه است. آیا اصول عملیه قائم مقام قطع می‌شود یا نه؟ باز در اینجا به همان محدوده باید بحث کنیم. یعنی آن دلیلی که اصالة البرائة را حجت قرار می‌دهد و آن دلیلی که اصالة الاحتیاط یا اصالة الحلیه یا استحباب را حجت قرار می‌دهد، آیا آن دلیل اینها را قائم مقام قطع می‌کند یا نه؟

تفاوت بین استحباب و بقیه اصول

قسم اول اصول غیر استحباب

مرحوم آخوند می‌فرمایند باید در دو قسمت بحث کنیم

1. اصول عملیه‌ی غیر از استحباب
2. استحباب.

این تفکیکی که بین استحباب و سایر اصول عملیه است بخاطر این است که اصولیین تعبیر می‌کنند که استحباب عرش الاصول و فرش الامارات است، استحباب یک دلیلی است برزخ بین اصول عملیه و امارات؛ چون سایر اصول عملیه جنبه‌ی نظارت الی الواقع در آنها وجود ندارد، جنبه‌ی کاشفیت از واقع در آنها وجود ندارد؛ اما در استحباب این جنبه وجود دارد، لذا چون استحباب مقداری کاشفیت از واقع دارد، از اصول عملیه جدا می‌شود و به امارات نزدیک می‌شود.

مرحوم آخوند می‌فرمایند اصول عملیه قائم مقام قطع مطلقاً واقع نمی‌شوند، حتی قطع طریقی محض، می‌فرمایند وقتی می‌گوییم اصالة البرائة یا اصالة الاحتیاط یا اصالة الطهارة یا اصالة الحلیه، این اصول عملیه نظری به عالم واقع ندارند، در تعریف اصول عملیه می‌گویند اصول عملیه وظیفه‌ی انسان جاهل به واقع را روشن می‌کند؛ پس اصول عملیه کاری به واقع ندارد، شارع نسبت به کسی که جاهل به واقع است می‌گوید «حال که تو نمی‌دانی شرب تنن حلال است یا حرام، من فعلاً می‌گوییم در مقام عمل، برائت را جاری کن یا در مقام عمل احتیاط را جاری کن»؛ پس اصول صرف وظیفه عملیه برای جاهل به واقع است و نمی‌تواند قائم مقام قطع شود، چون قطع طریق الی الواقع است و نظر به واقع دارد، قطع کشف از واقع می‌کند.

چیزی که در موضوعش جهل به واقع است، یعنی اصول عملیه نمی‌تواند قائم مقام قطع باشد؛ لذا تعبیر به حجیت یعنی منجزیت و معذرت در مورد اصول عملیه تعبیر صحیحی نیست؛ چون معذرت و منجزیت مربوط به واقع است، جایی که واقعی باشد داشته باشیم می‌توانیم بگوییم این طریق اگر مطابق درآمد منجز است و اگر مخالف واقع بود معذر است.

اشکال

اصالة الاحتیاط چرا قائم مقام قطع نباشد؟ وقتی جایی گفتیم احتیاط لازم است معنایش این است عقل حکم می‌کند به اینکه واقع را باید انجام بدهد و واقع بر گردن مکلف منجز شده است، آنجایی که علم اجمالی وجود دارد نماز جمعه واجب است یا نماز ظهر، اصالة الاحتیاط واقع را منجز می‌کند و باید احتیاط کند، نماز ظهر و جمعه را باید بخواند چون به مقتضای اصالة الاحتیاط واقع منجز شده است.

جواب

مرحوم آخوند در جواب از این اشکال می‌فرماید از چند باب به اصالة الاحتیاط رجوع می‌کنیم:

1. از باب دفع ضرر محتمل

2. از باب حکم شرعی

صورت اول:

یک احتیاط عقلی داریم که دلیل آن از باب دفع ضرر محتمل است، عقل از باب دفع ضرر محتمل می‌گوید احتیاط کن، اصالة الاحتیاط عقلی، عین حکم العقل به تنجز الواقع است نه اینکه چیزی باشد که قائم مقام قطع به واقع شود.

توضیح مطلب این است که در تنزیل سه چیز لازم است: منزل، منزل علیه و وجه و جهت تنزیل.

مرحوم آخوند می‌فرماید «الاحتیاط العقلی فلیس الا لاجل حکم العقل بتنجز التکلیف» است نه اینکه شیئی باشد که این شیء، قائم مقام قطع به واقع شود، بعد بگوییم حال که قائم مقام قطع به واقع می‌شود در تنجز واقع قائم مقام آن است، بلکه اصالة الاحتیاط عین حکم العقل است.

وقتی قطع پیدا می‌کنید، عقل می‌گوید واقع منجز شده است، بعد از قطع به سراغ حکم عقل می‌رویم، آنگاه می‌خواهید اصالة الاحتیاط را جایی عقل و قطع قرار دهید؟! اصالة الاحتیاط همان حکم عقلی است که بر قطع نیز مترتب می‌شود. بعبارة الاخری شما بوسیله قطع می‌خواهید به حکم عقل برسید، اصالة الاحتیاط خودش حکم عقل است، لذا اصالة الاحتیاط چیزی نیست که قائم مقام قطع شود.

صورت دوم

اصالة الاحتیاط نقلی یعنی آنچه دلیلش روایتی باشد؛ مثل روایت «قف عند الشبهة»، به هنگام شبهه توقف کن، «اخوک دینک فاحتط لدینک». آخوند می‌فرماید اصالة الاحتیاط شرعی را در شبهات بدویه قبول نداریم، در شبهات بدویه اصولیین قائل به

برائت و اخباري‌ها قائل به احتياط هستند؛ پس اصالة الاحتياط شرعي در شبهات بدويه را قائل نيستيم.

در شبهه غير بدوي، يعني شبهه مقرون به علم اجمالي، اين ديگر نياز ندارد که در کفايه تعريف کنيم، از اصول الفقه فرق بين شبهه بدوي و غير بدوي را در ذهن داريد، شبهه بدوي يعني شک ابتدائي غير مقرون به علم، ابتداء شک مي‌کنيد که اين نجس است يا نجس است يا شک مي‌کنيد که حلال است يا حلال نيست؛ اما شبهه مقرون به علم اجمالي مثلاً علم اجمالي داريد يکي از اين دو ظرف نجس است، بعد از اين علم اجمالي مي‌گويم اين ظرف نجس است؛ مي‌گويد شک دارم و نمي‌دانم، آيا ظرف ديگر نجس است؟ مي‌گويد شک دارم و نمي‌دانم، اين شبهه مقرون به علم اجمالي است، مرحوم آخوند مي‌فرمايند در شبهه مقرون به علم اجمالي اصالة الاحتياط شرعي جاري نمي‌شود، بلکه اصالة الاحتياط عقلي جاري است.

توضيح عبارت

«لا يقال: علي هذا لا يكون دليلاً علي أحد التنزيلين، ما لم يكن هناك قرينة في البين». براي هر کدام از اين دو تنزيل نياز به قرينه داريم و فرض گرفته که براي هيچ کدام قرينه نداريم.

«فإنه يقال:» آخوند جواب مي‌دهد. مي‌گويد تنزيل اول قرينه نمي‌خواهد و تنزيل دوم قرينه مي‌خواهد. «لا إشكال في كونه دليلاً علي حجّيته»؛ اشکالي نيست «في كونه» يعني في كون اين تنزيل دليل است بر حجيت اين مُنْزَل، حجيت منزل يعني همان اماره که مورد بحث ما است، «فإنّ ظهوره في أنّه بحسب اللّاحظ الآلي»، ظهور اين تنزيل در اينکه تنزيل بحسب لحاظ آلي است؛ يعني همان حجيت و طريقت الي الواقع، اين «مما لا ريب فيه ولا شبهة تعترية»، شكي در آن نيست و شبهه‌اي او را عارض نمي‌شود.

ما يک بيان روشن‌تري را عرض کرديم مرحوم آخوند هم همين را مي‌خواهند بفرمايند که اين طريقت الي الواقع اثر بارز قطع است، براي اين اثر بارز نياز به قرينه ندارد، «وإنّما يحتاج تنزيله»، اين اماره. «بحسب اللّاحظ الآخر الاستقلاليّ يحتاج من نصب دلالة»، دلالة يعني قرينه عليه، يعني بر اين تنزيل. يعني تنزيل دوم که به حسب لحاظ استقلالي، يعني موضوع بودن قطع نياز به قرينه اضافي و مئونه زائده دارد. «فتأمّل في المقام»، مرحوم آخوند در آخر يک تعريفی از نظر مبارک خودشان کرده‌اند، تأمل کن، اينجا چون در دنبال مي‌گويند «فإنّه دقيق»، ديگر اين فتأمل اشاره به اشکال ندارد، هرچا فرمودند فتأمل و رها کردند و شروع به مطلب بعد کردند، معلوم مي‌شود اين فتأمل اشاره به اشکال دارد؛ اما اگر در دنبال آن شروع به تعريف و تمجيد کردند، اشاره به اشکال ندارد. «فإنّه دقيق»، يعني اين مقام دقيق است. «ومزال الأقدام للأعلام»، محل لغزش قدم‌هاي بزرگان بوده است، يعني بزرگاني در اين مقام لغزیده‌اند.

بعد مي‌فرمايند «و لا يخفي»، که اشاره دارند به شيخ انصاري. «أنّه لولا ذلك»، ذلك يعني اجتماع لحاظ آلي و استقلالي، لولا ذلك يعني اگر اين اجتماع لحاظ آلي و استقلالي نباشد و از اين محذور صرف نظر کنيم، «لأمكن أن يقوم الطريقُ بدليل واحد دالّ علي إلغاء احتمال خلافة»، طريق بدليل واحد قائم شود، همان دليلي که مي‌گويد اين طريق يعني اين اماره حجت است و احتمال خلاف را الغاء کن، آن دليلي که مي‌گويد احتمال خلاف را الغاء کن، «أن يقوم» اين طريق، «مقام القطع بتمام أقسامه»، يعني «و لو»، ولو بيان تمام أقسامه است.

«و لو في ما أخذ في الموضوع علي نحو الصفتيّة»، و لو آن قطع موضوعي صفتي، اينجا اشاره دارد به مرحوم شيخ انصاري که فرمودند دليل اعتبار اماره اطلاق دارد و اگر از اشکال اجتماع لحاظين، صرف نظر کنيم، شما فرموديد اماره قائم مقام قطع موضوعي کشفی واقع مي‌شود، بايد بگويم قائم مقام قطع موضوعي وصفی هم واقع مي‌شود، بايد قائم مقام قطع «ولو في ما أخذ في الموضوع علي نحو الصفتيّة» هم واقع شود، «کان تاممه»، يعني اينجايي که موضوعي صفتي است تمام الموضوع باشد، «أو قيده و به قوامه»، يا قيد موضوع يعني جزء الموضوع باشد، آنگاه «و به قوامه» تفصيل براي قيد است؛ يعني به اين قيد قوام

الموضوع است، «فتلخص ممّا ذكرنا أنّ الأمانة لا تقوم بدليل اعتبارها»، اماره قائم نمی‌شود به آن دلیلی که اماره را معتبر کرده «إلاّ مقام ما ليس بمأخوذ في الموضوع أصلاً»، مگر مقام آنچه که مأخوذ در موضوع نیست. «أصلاً» یعنی به هیچ نحوی دخالت در موضوع نداشته باشد، چه به نحو وصفی یا کشفی یا تمام الموضوع و حتی جزء الموضوع اصلاً دخالت در موضوع نداشته باشد.

«و أمّا الأصول فلا معني لقيامها مقامه بأدلتها أيضاً»، معنایی ندارد برای قیام اصول مقام قطع به ادله اصول همانطوری که امارات قائم مقام نشد، البته غیر از استصحاب، چون استصحاب عرض کردیم یک جنبه‌ی کاشفیت از واقع دارد و لذا می‌گویند استصحاب عرش الاصول یعنی بالاترین اصول است و فرش الامارات، ضعیف‌ترین اماره است، مرحوم نائینی این تعبیر را دارند که استصحاب برزخ بین اصول و امارات است.

وقتی برزخ شد استصحاب یک جنبه‌ی کاشفیت دارد. وقتی جنبه‌ی کاشفیت داشت استصحاب هم مانند سایر امارات قائم مقام قطع طریقی قرار می‌گیرد. در مورد غیر استصحاب، می‌فرماید: «لوضوح أنّ المراد من قيام المقام»، لوضوح اینکه مراد از قیام مقام، مقام یعنی قائم مقام، آنکه می‌خواهد مقام قطع بنشیند قیام المقام مراد، «ترتيب ما له من الآثار و الأحكام»، ترتیب آثار و احکام است.

«من تنجز التكليف وغيره» تنجز غیره به غیر تکلیف نزنید، یعنی غیر تنجز، مثل معذرت، منجزیت، استحقاق عقوبت و ثواب، پس وقتی می‌گوییم یک چیزی قائم مقام قطع است یعنی می‌خواهیم این آثار را بر آن بار کنیم، منجزیت و معذرت واقع را بر آن بار کنیم، «كما مرّت إليه الإشارة»، گذشت به این مراد از قائم مقام بودن که مراد ترتیب آثار است که قبلاً اشاره کردیم، «و او» حالیه است، «وهي ليست»، هي یعنی این اصول عملیه «إلاّ وظائف مقرّرة»، یک وظایف معین، «للجاهل في مقام العمل»، شارع یا عقل، چون اصول عملیه بعضی عقلی و بعضی شرعی است، بعضی نیز شرعی و عقلی است، شارع در مقام عمل می‌گوید حالا که تو واقع را جاهل هستی و نتوانستی واقع را بفهمی من این اصول عملیه را حالا در مقام عمل متحیر نباشد، به این اصول عملیه شرعی یا عقلی عمل کن. «شرعاً أو عقلاً»،

«لا يقال»: مستشکل می‌گوید جناب آخوند بقیه‌ی اصول عملیه مانند برائت و اصاله الحلیه و اینها را ما قبول داریم، اینها کاری به واقع ندارد. اما اصاله الاحتیاط معنایش منجز شدن واقع است، «لا يقال» اشکال نکنید که «إنّ الاحتیاط لا بأس بالقول بقيامه مقامه القطع»، بگویند اصاله الاحتیاط قائم مقام قطع است در تنجز تکلیف، «لو كان»، اگر تکلیفی باشد، اصاله الاحتیاط آنجایی که باید به احتیاط عمل کنیم اگر واقعا تکلیفی در واقع باشد اصاله الاحتیاط برای آن تکلیف را منجز می‌کند؛ پس اصاله الاحتیاط کار به واقع دارد. اصاله الاحتیاط واقع و تکلیف واقعی را منجز می‌کند.

«فإنّه يقال»، در جواب گفته می‌شود مراد شما احتیاط عقلی است یا شرعی؟ «أمّا الاحتیاط العقليّ: فليس إلّا نفسَ حكم العقل بتنجز التكليف»، معنای احتیاط عقلی، «حكم العقل بتنجز التكليف و» حكم العقل، «بصحّة العقوبة علي مخالفته»، مخالفت تکلیف، همه جواب در این عبارت است، «لا شيء احتیاط»، احتیاط عقلی، شیئی نیست که «يقوم مقامه القطع في هذا الحكم» وقتی انسان قطع پیدا می‌کند این قطع زمینه برای حکم عقل می‌شود و عقل می‌گوید حالا که قطع پیدا کردی، واقع برای تو منجز می‌شود و اگر مخالفت کنی عقاب می‌شوی.

اصاله الاحتیاط عقلی، همان حکم عقل است. اصاله الاحتیاط عقلی یعنی حکم العقل بتنجز الواقع، پس اصاله الاحتیاط چیزی نیست که جای قطع بنشیند و الان بحث ما در تنزیل است، در تنزیل نیز مانند تشبیه عمل می‌شود، در اینجا نیز منزل، منزل علیه و یک وجه التزیل نیاز داریم.

ما اینجا نمی‌گوییم اصالة الاحتیاط جای قطع بنشیند بعد که جای قطع نشست بگوییم وجه تنزیل آن برای عقل است، اصالة الاحتیاط همان حکم عقل است. مثل: «زیدُ اسدٌ»، زید را تشبیه به اسد می‌کنید، زید مشبه است و اسد مشبه به است، وجه شبه شجاعت است. آیا می‌توانید بگویید شجاعت را نازل منزله‌ی اسد می‌کنیم؟! شجاعت خود وجه شبه است، وجه شبه را نمی‌شود جای مشبه به قرار داد.

«و أمّا النقلی»، اما اصالة الاحتیاط نقلی، «فإلزام الشارع به»، در اصالة الاحتیاط شرعی مرحوم آخوند می‌فرمایند ما کبری را قبول داریم یعنی می‌گوییم اصالة الاحتیاط شرعی موجب منجز شدن واقع هست، «وإن كان ممّا یوجب التجزّ، و یوجب صحّة العقوبة علی المخالفة كالقطع»، در اصالة الاحتیاط شرعی کبری را قبول داریم، اما اشکال در صغری است، «إلاّ أنّه لا نقول به» اصالة الاحتیاط شرعی در شبهه بدویه، در شبهه بدویه اخباری‌ها قائل به احتیاط هستند. در شبهه بدویه اصولیین قائل به احتیاط نیستند و برائت را جاری می‌دانند. «ولا یكون»، پس اصولیین کجا اصالة الاحتیاط را جاری می‌کنند؟

در شبهه مقرون به علم اجمالی، در شبهه مقرون به علم اجمالی اصالة الاحتیاط شرعی نیست بلکه عقلی است، «و لا یكون بنقلی»، یعنی نقلی نیست و عقلی است، «فی المقرونة»، یعنی فی الشبهة المقرونة «بالعلم الإجمالي»، آن شبهه‌ای که مقرون به علم اجمالی است؛ پس اگر مراد اصالة الاحتیاط شرعی باشد اشکال در کبری نیست، اصالة الاحتیاط شرعی از نظر کبری منجز واقع است، لکن اشکال در صغری است، در شبهات بدویه قائل نیستیم و جاری نمی‌کنیم، در شبهات مقرون به علم اجمالی هم اصالة الاحتیاط عقلی داریم نه نقلی.

«فافهم» را محشیین و شرّاح مختلف معنا کرده‌اند، یک معنای خیلی دقیق و خوب آن این است که این اشکال فنی نیست؛ اشکال صغروی اشکال فنی نیست، وقتی بحث می‌کنید باید علی جمیع المبانی بحث کنید نه فقط روی مبانی خود، باید ببینید چه طبق مبانی اخباری‌ها چه مبانی اصولی‌ها آیا احتیاط قائم مقام قطع می‌شود یا نمی‌شود. از طرفی مواردی را داریم که اصالة الاحتیاط شرعی به اصالة الاحتیاط نقلی در شبهات مقرون به علم اجمالی را بعضی جاری کرده‌اند، اشکال مهم همان اشکال اولی است که عرض کردیم، فافهم اشاره به آن دارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين